

نورالدین کیانوری

مواضع مادر باره
شوراها، مسأله کردستان
و
جبهه متحد خلق

پرسش و پاسخ

۶

www.iran-archive.com



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

کیانوری، نورالدین
مواضع ما درباره شوراهای مساعده کردستان و جبهه متحد خلق
جانب اول، فروردین ۱۳۵۹
حق چاپ و نشر برای "سرمایه‌های خاص انتشارات توده" محفوظ است.

بها ۲۵ ریال

فهرست

- ۵ حبهه متحد خلق و مسائه رهبری آن
- ۸ طبقه کارگر و حبهه متحد ضد امپریالیستی
- ۹ آیا راست است که کشورهای سوسیالیستی از مصدق نفت نخریدند؟
- ۱۱ درباره پیوستن گروه آزادی و برابری
- ۱۲ آیا ارتش در گردستان شکست خورد؟
- ۱۴ خلق کرد چه واکنشی باید نشان می داد؟
- ۱۷ بحران گردستان و نیروهای انقلابی و ضد انقلابی
- ۲۵ چریک‌های فدایی و تکرار اتهامات درباره حزب توده ایران
- ۳۳ شوراها دوگونه‌اند

حزب توده ایران چه می‌گوید؟
مشی سیاسی و دیدگاه‌های حزب توده ایران بر شالوده، چه
درک و تحلیلی استوار است؟

جلسات هفتگی "پرسش و پاسخ" که با شرکت رفیق
نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران،
تشکیل می‌شود، بر محور این سوالات، زمینه‌ها و گوشه و
کنار سیاست حزب توده ایران را در عرصه روز می‌کاود و حرکت
های تاکتیکی و استراتژیک آن را تفسیر و تشریح می‌کند.
جزوات "پرسش و پاسخ" گزارش کامل و بی‌کم و کاست
این جلسات توضیحی است که به درخواست رفقا و دیگر
علاقه‌مندان، از روی نوار پیاده شده و همین‌ا "به چاپ می‌رسد".

جبهه متحد خلق و مسأله رهبری آن

س: لطفاً توضیح دهید آیا درست است که طبقه کارگر ایران با توجه به موضع طبقاتی خود، رهبری جبهه متحد خلق را از قبل به امام خمینی واگذار کند؟

ج: رفقا! در مرحله کنونی اگر جبهه‌ای تشکیل شود، عملاً تنها می‌تواند تحت رهبری امام خمینی باشد. این سیاست مبتنی بر واقعیات موجود است، و با امیال ما تفاوت دارد. البته اگر جبهه متحد خلقی می‌توانست تشکیل شود که اکثریت شرکت کنندگان، همه موضعگیری‌های حزب توده ایران را مورد تأیید و پشتیبانی قرار دهند، و ما و شما نیز به صورت کادر رهبری آن درآئیم، خیلی باعث خوشحالی بود! کدام مبارز سیاسی است که به هدفها و آرمانهای خویش علاقمند باشد و نخواهد به رهبری دست یابد؟ اما واقعیت اجتماعی چیز دیگری، غیر از خواسته‌های ما است. خیلی آسان است، من و شما و چند نفر از همفکرانمان برویم جلو آینه بایستیم و در آنجا با آنهایی که آن طرف آینه ایستاده‌اند، "جبهه متحد خلق" را تشکیل دهیم و رهبری آن را هم خودمان به دست بگیریم. در این صورت، خودمان هستیم و خودمان و همه کارها نیز به راحتی انجام می‌گیرد! ما مبارزان راه طبقه کارگر، پیروان سوسیالیسم علمی، باید تلاش کنیم با خلق مبارز در یک جبهه شرکت کنیم. بعد در این جبهه بکوشیم به خلق ثابت کنیم که نظریات و راه ما درست است، تا آنها با تجربه

شخصی خود در مبارزه، به درستی راه ما بی برسد و ما را به رهبری بیدینند. در دست گرفتن رهبری جبهه، متحد خلق، به معنای اعمال دیکتاتوری نیست، اقتاع توده ها است برای پذیرش راه درستی که یک سازمان یا حزب سیاسی در برابر آنها قرار می دهد. این پذیرش باید از سوی توده ها صورت گیرد. ما باید در یک نبرد و راه طولانی، توده های زحمتکش را با تجربه، شخصی خودشان قانع کنیم که تنها راه رهائی از بدبختی هایشان، راهی است که ما در پیش پای آنها قرار می دهیم.

البته در مواردی بسیار استثنائی، در طول یک مبارزه، معین، ممکن است اشکال دیگری پیدا شود که یک نیروی مهم سیاسی، اجتماعی، طبقاتی بتواند در یک دوران کوتاه، اعتماد، اعتقاد و پشتیبانی خلق را به خود جلب کند. مثلا گروه جمال عبدالناصر - افسران میهن پرست ارتش مصر - توانست در شرایط مشخص اجتماعی آن روز مصر، با یک اقدام متهورانه، و پس از آن با اعمال یک سیاست درست ضد امپریالیستی، اعتماد خلق را به خود جلب کند. در کوبا، به شکل دیگری، رهبری سیاسی به دست حزب کمونیست که در رأس آن فیدل کاسترو قرار دارد، افتاد. در روسیه، در چین انقلابی و ویتنام و سایر کشورهای سوسیالیستی، هر کدام در شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی، رهبری سیاسی به شکل معینی به دست نیروهای اصیل انقلابی، یعنی پرولتاریا و حزیشان افتاد. در شرایط ویژه، کنونی ایران، تنها یک شکل ممکن است، و آن اینکه مبارزان راه سوسیالیسم علمی یا مبارزان دیگر در جبهه های متحد شوند و آنگاه در داخل این جبهه بکوشند با نشان دادن فداکاری و سیاست درست خود ثابت کنند که شایستگی رهبری جبهه را دارند، تا مردم به تدریج رهبری را به آنها تفویض کنند. در تاریخ جنبش خلق ها، نمونه هایی هست که کمونیست ها این کار را نکرده اند و به همین سبب برای یک دوران طولانی، مثلا "بیست یا سی سال از جبهه کنار افتاده اند. یکی از این نمونه ها در الجزایر اتفاق افتاد. در اینجا، کمونیست ها نتوانستند به موقع در مبارزه مسلحانه، خلق شرکت جویند و به این ترتیب از خلق جدا شدند. در کشورهای دیگر نیز چنین نمونه هایی دیده شده است.

به این ترتیب، آنچه که در شرایط مشخص امروز ایران مطرح است، این است که مبارزه های در جریان است و در این مبارزه، ارتشی از توده ها برای بهبود زندگی زحمتکشان، علیه امپریالیسم نبرد می کند. وظیفه ما است که در این ارتش شرکت کنیم. امروز شنیدیم که آیت اله خمینی فرمان داده است تمام مردم برای آموزش های نظامی در جهت دفاع از انقلاب، خود را آماده سازند. خوب، وظیفه ما، شما، همه، توده های ما و همه، انقلابیون این است که بی درنگ

همراه خلق در این مبارزه شرکت کنیم. یک حزب یا گروه سیاسی (هرچقدر هم کوچک باشد)، در عین اینکه کار مستقل سیاسی خود را دارد و شعارهای خود را می‌دهد، باید با تمام نیرو در این مبارزات شرکت کند و راه درست را به توده های زحمتکش نشان دهد. نمونه شرکت بلشویک ها در حادثهٔ یکشنبه خونین پتروگراد قبل از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را در نظر بگیرید. این تظاهرات را کشیشی که اتفاقاً وابسته به پلیس تزاری بود، نه برای هدفهای انقلابی مبارزهٔ زحمتکشان، بلکه برای تدارک یک توطئهٔ خونین علیه آنان، به راه انداخت. او از احساسات مذهبی کارگران سوء استفاده کرد و آنان را فریب داد. از کارگران دعوت کرد تا در مقابل قصر تزار تظاهرات کنند. بلشویک ها به کارگران گفتند: "این کار اشتباه است. تزار خواست های شما را برآورده نخواهد کرد. توطئه‌ای برای کشتن شما، سرکوب تظاهرات و انقلاب در کار است. همراه آنها نروید!" اما اکثریت کارگران پتروگراد دنبال کشیش بودند و در تمام این تظاهرات شرکت کردند.

خوب، وظیفهٔ بلشویک ها چه بود؟ بهتر بود کنار بایستند و بعد بگویند: "دیدید، ما گفتیم که شما را می‌کشند"؟ نه! بلشویک ها در تمام این تظاهرات با مردم شرکت کردند و با آنها کشته دادند، اما برای آنها روشن ساختند که راه آنها درست نبوده است. به آنها توضیح دادند که مقاومت به شکل دیگری باید انجام گیرد، نه اینکه عکس تزار را بردارند و از او تقاضای ترحم کنند. اگر بلشویک ها در تظاهرات شرکت نمی‌کردند فقط می‌گفتند: "رهبر ما هستیم. بیایید رهبری ما را بپذیرید"، دچار اشتباه بزرگی شده بودند. به این جهت است که ما معتقدیم اعمال رهبری یا به دست آوردن آن، تنها در شرایط شرکت فعال در مبارزات خلق امکان پذیر است. ما تنها از این راه می‌توانیم موضع سیاسی طبقهٔ کارگر را اعمال کنیم و در جریان بالا رفتن آگاهی سیاسی و طبقاتی طبقهٔ کارگر و شناخت او نسبت به نیروها و امکانات مستقل خود، و پی بردن او به اینکه بی‌گیرترین و انقلابی ترین طبقه است و حقر رهبری جنبش را دارد، شرکت جوئیم و در این راه کوشش کنیم.

و این کار، تنها در جریان تکامل جنبش، و با شرکت فعال در درون آن، امکان پذیر است.

طبقه کارگر و جبهه متحد ضد امپریالیستی

س: آیا جبهه متحد ضد امپریالیستی تنها در صورتی ممکن است که رهبری آن به دست طبقه کارگر باشد، یا نه؟

ج: ما گفتیم که جبهه متحد ضد امپریالیستی تنها زمانی به وجود می آید که طبقه کارگر و سایر نیروهای اجتماعی ضد امپریالیست با برنامه و شمارهای مشترکی با یکدیگر همکاری کنند. در این جبهه، رهبری می تواند به دست بورژوازی ملی، خرده بورژوازی انقلابی و یا پرولتاریا باشد. این امر به تناسب نیروهای مختلف، آگاهی طبقاتی، شناخت اجتماعی و وزن تشکیلاتی-سیاسی و آمادگی طبقه کارگر و سایر طبقات اجتماعی، به ویژه خرده بورژوازی شهرو روستا بستگی دارد، که در شرایط گوناگون متفاوت است. وظیفه طبقه کارگر این است که برای اعمال رهبری در جبهه، با تمام توان خود کوشش کند. زیرا رهبری طبقه کارگر پیروزی قطعی و نهایی جبهه را کاملاً تضمین می کند. اما در شرایط پیش از اعمال رهبری طبقه کارگر، در چنین جبهه های امکان دستیابی به موفقیت هائی در مبارزه علیه امپریالیسم وجود دارد که می تواند برای مدتی طولانی ادامه یابد. نمونه الجزایر، نشان دهنده این واقعیت است.

اما اینکه آیا کشوری می تواند زیر رهبری خرده بورژوازی به سوسیالیسم برسد، البته ما به این سؤال جواب منفی می دهیم. زیرا برای گذار به سوسیالیسم، رهبری طبقه کارگر در جبهه متحد خلق، ضروری است. ولی امر رهبری طبقه کارگر در شرایط کنونی و آینده جهان، بفرنج تر از آنست که در سی سال پیش، بیست سال پیش و حتی ده سال پیش مطرح بود.

در جهان یک روند پرشتاب تغییر بازگشت ناپذیر تناسب نیروها به سود سوسیالیسم، یعنی به سود مواضع جهانی طبقه کارگر و به زیان امپریالیسم، یعنی مواضع سرمایه داری انحصاری و سرمایه داری وابسته به آن در جریان است. این تناسب نیروها و تغییر پرشتاب آن، بر همه جنبش های رهائی بخش ملی سراسر جهان هرروز بیشتر و عمیق تر اثر می گذارد و جنبه های مترقی، یعنی خلقی، توده ای و کارگری آنها را تقویت می کند.

در این چارچوب جهانشمول، امکانات شگرفی در برابر آن جنبش های رهائی بخش که زیر رهبری دموکراسی انقلابی قرار دارند، پیدا می شود. با توجه و

برخورد علمی به این امکانات شگرف و تاثیر روزافزون جنبش جهانی پرولتاریا بر روی دموکراسی انقلابی کشورهای در حال رشد است که باید تحولات کنونی و آینده این کشورها را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم.

آیا راست است که کشورهای سوسیالیستی از مصدق نفت نخریدند؟

س: شایع است که پس از لغو قرارداد نفتی، شرکت ایران وانگلیس با تحریم اقتصادی مانع شد که نفت ایران توسط خریداران آزاد خریداری گردد و کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران امتناع ورزیدند و یا از آن استقبال نکردند. ایوانف در "تاریخ نوین ایران" گفته است که مصدق به دولت های سوسیالیستی نفت نفروخت. اما این سخن را یک مثال روشن (لااقل با برداشت من) نفی می کند، و آن اینکه زاین حاضر به خرید نفت ایران بود و در این زمینه اقدام عملی نیز کرد. اما ناوگان های جنگی انگلیس در دریای جنوب مانع از آن شدند. پس مصدق قصد فروش نفت را داشت. لطفاً در این مورد کمی توضیح دهید.

ج: از آنجا که این پرسش می تواند در مورد مسائل روز نیز مطرح باشد، اهمیت زیادی دارد و به آن پاسخ می گوئیم. اما سؤال گننده گرامی، این دو مسئله به هم چه ارتباطی دارد؟ مصدق قصد فروش نفت را داشت، ولی به زاین، نه به کشورهای سوسیالیستی. اینکه مصدق قصد فروش نفت به کشورهای سرمایه داری دیگر، غیر از انگلیس را داشت، تاریخ، آن را ثبت کرده است و کسی آن را نفی نمی کند. آنچه که مورد بحث است، این است که مصدق در ماده ۷ قانون ملی شدن، که اولویت فروش نفت را برای خریداران سابق یعنی همان شرکت نفت انگلیس حفظ می کرد و همچنین در ماده آخر اعلان مزایده دولت خود برای فروش نفت آورده بود که: "کشورهای بلوک شرق حق شرکت در این مزایده را ندارند." این واقعیت را می توان با مراجعه به تاریخ دریافت. حتی در نوشته های خود جبهه ملی نیز هست که دولت های چکسلواکی و لهستان در همان آغاز، تقاضای خرید نفت از ایران کردند و حتی متعهد شدند که حمل آن را نیز خود به عهده گیرند. اما دولت دکنتر مصدق با این تقاضا مخالفت کرد. تمام این اسناد نیز موجود است. دولت مصدق نمی خواست با دنیای غرب قطع رابطه کند و تمام امیدش این بود که سرانجام بتواند محاصره اقتصادی انگلیس

را به خاطر احتیاجی که دنیای غرب به نفت ایران داشت، بشکند. ما می‌دانیم که اکثر دولتهای سوسیالیستی در آن زمان نفت کش نداشتند و اوضاع آنها غیر از امروز بود. در سال ۱۹۵۳ اقتصاد نفتی جهان نسبت به امروز بسیار عقب افتاده بود. اما می‌دانیم که مثلا "پیشنهاد خرید بنزین هواپیما که قیمت بسیار بالایی نیز داشت، از سوی اتحاد شوروی به دولت مصدق داده شد. دولت شوروی پیشنهاد کرد که حتی هواپیما به آبادان بفرستد و بنزین را به شوروی حمل کند. اما دکتر مصدق نپذیرفت، زیرا او فکر می‌کرد که باید پانصد هزار یا یک میلیون تن نفت معامله کند.

به این ترتیب، این ادعا که دولت‌های سوسیالیستی حاضر به خرید نفت ایران نشده‌اند، درست نیست. دولت‌های سوسیالیستی در همان آغاز انقلاب با پیشنهادهایی برای خرید نفت به ایران مراجعه کردند. برخی معاملات هم صورت گرفت. ولی مسئله نفت، مسئله فوق‌العاده با اهمیتی است و در آن مسائل فنی بسیار مهمی نیز وجود دارد. برای مثال، فرض کنید که یکی از کشورهای سوسیالیستی بسیار علاقمند باشد که تمام احتیاجات نفتی خود را از ایران تأمین کند. خوب، نفت ایران دارای ترکیبات معینی است. پس در این کشور باید تصفیه‌خانه‌هایی تأسیس شود که نفت ایران را تصفیه کند. زیرا تصفیه‌خانه‌هایی که در حال حاضر در این کشور سوسیالیستی وجود دارد، برای تصفیه نوع خاصی از نفت ساخته شده‌اند. در نتیجه، باید تکنولوژی این کارخانه‌ها تغییر کند و برای این کار لازم است قرارداد دراز مدت و مطمئنی با ایران بسته شود که مثلا "حداقل در طول چند سال به این کشور نفت داده شود. زیرا نفت مانند تخم مرغ نیست که بتوان امروز خرید و مصرف کرد و فردا از این کار منصرف شد.

نفت ایران، فرآورده کاملی نیست. نفت خام است که باید تصفیه شود و برای آن تکنولوژی خاصی لازم است. به همین جهت است که اکنون ژاپن حتی نمی‌تواند برای مدتی کوتاه از نفت ایران صرف نظر کند و از عربستان سعودی که نفت آن دارای ترکیبات مشابهی است، استفاده کند. زیرا هرنفتی، تکنولوژی معینی لازم دارد. مثلا "نفتی که از سیبری به اروپای شرقی می‌رود، از لحاظ ترکیبات، با نفت ایران تفاوت محسوس دارد. به همین سبب، دشواری خرید نفت، دشواری امروز و فردا نیست. تا آنجا که ما می‌دانیم، کشورهای سوسیالیستی با کمال میل آماده‌اند که یکی از خریداران بسیار جدی نفت ایران باشند و با بستن قراردادهای بلند مدت و کاملا "برابر حقوق، در برابر خرید نفت ایران بهترین تاسیسات صنعتی را به ایران تحویل دهند و یا اگر لازم باشد، مانند تمام مبادلات جهانی، به معامله آزاد بپردازند. از طرف حزب ما به

زودی دربارهٔ همین افسانهٔ "امتناع کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران در زمان مصدق"، یک نشریهٔ مستدل انتشار خواهد یافت.

دربارهٔ پیوستن «گروه آزادی و برابری»

س: اخیراً اعلام شده که "گروه آزادی و برابری" به حزب تودهٔ ایران پیوسته است. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید.

ج: در این مورد هفت - هشت تا سوال شده است که همه را یک جا جواب می‌دهم. این گروه همچنانکه از کتابها و نشریاتش می‌توان دریافت، از مدتی پیش از قیام بهمن به وسیلهٔ گروهی از انقلابیون جوان - عده‌ای کارگر، عده‌ای روشنفکر - ایجاد گردید و فعالیت خود را آغاز کرد. پس از قیام، از چندی پیش مناسباتی میان حزب ما و این گروه پیدا شد و بحث‌هایی بین ما انجام گرفت. این بحث‌ها در یک دوران طولانی و باجزرو مد‌هایی که داشت، ادامه یافت و سرانجام به آنجا رسید که افراد این گروه تقریباً "به اتفاق آراء" تصویب کردند که به حزب تودهٔ ایران بپیوندند.

برای این گروه، در دوران اولیهٔ فعالیت اش، مسائلی مطرح بود که ترجیح می‌دادند سازمان مستقلی داشته باشند. اما رفته رفته این مسائل برایشان حل شد و به حزب پیوستند. ما از این موضوع بسیار شادمان هستیم و آن را یکی از دلایل موفقیت آن خطی می‌دانیم که حزب تودهٔ ایران در دوران اخیر در پیش گرفته است. این خط سیاسی، همچنانکه همیشه ادعا کرده‌ایم، بهترین، مبارزترین و آگاه‌ترین عناصر جنبش انقلابی و جنبش کارگری ایران را به سوی خود جذب خواهد کرد. در این زمینه، نخستین گروهی که به حزب تودهٔ ایران پیوست، "گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدائیان خلق" بود. پس از آن، یکی دو گروه کوچک دیگر نیز به ما پیوستند. گروه "آزادی و برابری" نیز، تا امروز، آخرین گروهی است که به حزب تودهٔ ایران پیوسته است. ما انتظار داریم که این روند همچنان ادامه یابد و بخش‌ها و گروه‌های بیشتر و بیشتری از جنبش انقلابی و کارگری ایران به ما بپیوندند.

آیا ارتش در کردستان شکست خورد؟

س: پاره‌ای از گروه‌ها، از جمله چریک‌های فدائی خلق، معتقدند که عکس‌العمل مسلحانه، خلق کرد باعث عقب‌نشینی ارتجاع و شروع مذاکرات سیاسی در کردستان شده است. نظر شما در این زمینه چیست؟

ج: همچنانکه پیش از این نیز گفته‌ایم، به عقیده ما مسئله شناخت رهبری انقلاب در مورد حل مسئله ملی، تنها مربوط به ضعف و ناپایداری ارتش از یک سو، و مقاومت از سوی دیگر نبوده است. این مسئله بر اثر دست یافتن به یک مجموعه شناخت از سوی رهبری انقلاب نسبت به تحریکات امپریالیسم در برابر انقلاب ایران، و دسیسه‌هایی که در جهات گوناگون برای سرکوب انقلاب ایران و ایجاد شقاق و دو دستگی انجام می‌گیرد، و یکی از آنها مسئله ملی است، حاصل شده است. اگر ما مسئله را درست ارزیابی کنیم، می‌بینیم که تنها در مورد کردستان نیست که این شناخت و تغییر سیاست در رهبری انقلاب پیدا شده است. ما به رودپی مقاله‌ای در این زمینه بیرون خواهیم داد که سیر انقلاب و نیز همین جریانات را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد.

ما معتقدیم که انقلاب ایران به مرحله بالاتری ارتقاء پیدا کرده است. یعنی نبردی که در آغاز پیروزی قیام بهمن ماه، بین بورژوازی لیبرال و دموکراسی انقلابی آغاز شد، ادامه داشت، تا رسید به مرحله معینی که جریانات کردستان و نیز تغییر دولت جزو آن محسوب می‌شود. این موضعگیری ضد آمریکائی شدید رهبری انقلاب، موضعگیری در برابر سیاست‌های غیر انقلابی و سازشکارانه دولت در مسائل اقتصادی، سیاست ارضی، کشاورزی، و مسائل گوناگون دیگر از جمله تصفیه و پاکسازی ادارات و سازمانهای دولتی از عناصر رژیم سابق که اکنون با شدت بیشتری نسبت به گذشته آغاز شده، تمام این‌ها، جهت‌گیری معینی است که نشان‌دهنده پیروزی نسبی یک جهت، یعنی یکی از آن پایه‌های عمده نیروهای حاکمه ایران، بر آن جهت سازشکار و محافظه‌کار، و در یک کلمه، پیروزی نسبی دموکراسی انقلابی بر بورژوازی لیبرال است که از ابتدای دوران پس از قیام وزن بسیار مهمی را در سیر انقلاب داشته است.

به این ترتیب، ما مسئله کردستان و به طور کلی مسئله ملی را این چنین

جداتانه مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌دهیم، بلکه آن را در کادر چهار پیام عمده امام خمینی می‌بینیم. این پیام‌ها عبارت بودند از پیام در مورد اینکه دشمن بزرگ ما امپریالیسم آمریکاست، پیام به خلق کرد، پیام دربارهٔ کوخ نشینان و کاخ نشینان که سمتگیری انقلاب و واقعیت طبقاتی آن را از نظر امام خمینی نشان می‌داد، و پیام به دانش‌آموزان و دانشجویان به مناسبت ۱۳ آبان که در آن آمده بود: تمام نفرت و انزجار خود را متوجه امپریالیسم آمریکا کنید. ما تمام اینها را در این چارچوب، یعنی تحول مهم در سیاست انقلاب و شناخت دستگاه رهبری انقلاب نگاه می‌کنیم. ما این تغییر سیاست نسبت به کردستان را جزئی از این تحول به شمار می‌آوریم و آن را تنها تابع عامل مقاومت مسلحانه خلق کرد نمی‌دانیم. این تحول، تغییر روندی بود که اساساً در مجموعهٔ برداشت‌ها، در تمام زمینه‌ها، حتی نسبت به نیروهای چپ پیدا شد. شما می‌بینید در گردش به راستی که به اعمال فشار بر نیروهای چپ گرائید، با وجود اینکه تا آن زمان حزب ما هرگز به آن شدت انتقاد کننده نبود، این گردش به راست دامن ما را نیز گرفت. ما در آن لحظه، در مورد مسئلهٔ کردستان صریحاً نظری مقایسه با روند اولیهٔ موضعگیری امام خمینی مطرح کردیم، و پس از آن نیز در یک تحلیل اجتماعی از لحظه، گرایش به راست را افشاء کردیم. نخست انتظار می‌رفت اکنون که حزب تودهٔ ایران چنین سدید و سرسخت به انتقاد از حکومت پرداخته است، باید تحت فشار قرار گیرد. اما نتیجه درست عکس این بود. یعنی روش دستگاه رهبری نسبت به حزب تودهٔ ایران که همزمان با جریانات کردستان به آن شدت رسیده بود، تغییر کرد و وضعی پیش آمد که ما اکنون شاهد آن هستیم.

به این ترتیب، ما این تحول را یک تحول به مراتب عمیق‌تر، وسیع‌تر و بر دامنه‌تر از این می‌بینیم که خیال کنیم این مسئله تنها در کردستان، در اثر تغییر تناسب موضعی نیروها در آنجا، حل شده است. البته این مسئله را نیز فراموش نکنیم که نیروهای طرفدار اعمال زور در کردستان، یعنی نظامیان و ارتجاع، از این سو، با این تغییر سیاست موافق نبودند و با تمام نیرو می‌کوشیدند از آن جلوگیری به عمل آورند، و این تغییر علی‌رغم مخالفت و کارشکنی آنها، به وجود آمده است. این خود یکی از دلایل نادرستی این تر است که گویا چون دولت نتوانست در آنجا پیش‌برد، تسلیم شد. هرگز این طور نیست. فرماندهان نظامی و مرتجعین، به هیچ وجه با چنین تغییر سیاستی موافق نبودند. آنها بارها و بارها کوشیدند که این سیاست را به هم بریزند. می‌دانید که دولت بازرگان در جلسه‌ای، در غیاب داریوش فروهر، تصمیم گرفت هیئت ویژه‌ای برای حل مسئلهٔ کردستان تعیین کند که دکتر چمران به آن

پیوسته بود و می‌دانیم که چمران معتقد به حل مسئلهٔ کردستان از راه اعمال زور و برخورد نظامی بود. به همین منظور آنها فروهر را کنار گذاشتند، که بعداً تنها با تصمیم امام به این هیئت اضافه شد. با این همه، آنها باز هم کوشیدند که در این جلسه داریوش فروهر را در اقلیت قرار دهند که یک بار دیگر با تصمیم امام، سیاست فروهر یعنی چارچوبی که او برای یک راه حل سیاسی در مورد کردستان پیدا کرده بود، مورد تأیید قرار گرفت. یعنی تمام این مسائل حاکی از این است که عامل مقاومت خلق کرد، عامل تعیین کننده در اتخاذ این سیاست نبوده است. البته ما در این زمینه دلایل فراوان دیگری نیز داریم که نمی‌توانیم بیان کنیم. آنچه که می‌توانیم بگوئیم، این است که این تغییر سیاست نه تنها صرفاً "به عامل مقاومت خلق کرد مربوط نبوده، بلکه بر اثر یک تغییر عمقی و همه‌جانبه در سیاست است که خوشبختانه در مجموعهٔ روند تکامل جنبش انقلابی ایران نیز جهت بسیار مثبتی داشته است که اکنون خود شما هر روز شاهد نتایجش هستید.

هفتهٔ پیش که ما در اینجا داشتیم دربارهٔ جنبش ضد امپریالیستی ایران سخن می‌گفتیم، در خیابان تظاهرات بود و همه فریاد می‌زدند: "مرگ بر امپریالیسم آمریکا! مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن شمارهٔ یک خلق ما!" دوستانی که در آن لحظه در جلسه حضور داشتند، دیدند که چه شور و شعفی در اینجا حکمفرما شده بود. یعنی درست در همان لحظه‌ای که من در اینجا صحبت می‌کردم که ماچهل سال کوشیدیم به مردم ایران بگوئیم دشمن شمارهٔ یک ما امپریالیسم آمریکا است، تمام خلق در خیابانها همین شعار را فریاد می‌زدند. قصدم از مطرح کردن این مسائل این است که این تحول، بسیار عمیق‌تر و بنیادی‌تر از آن است که خیال کنیم صرفاً "بر اثر برخوردی کوچک در گوشه‌ای از میهن ما، به وجود آمده است.

خلق کرد چه واکنشی باید نشان می‌داد؟

س: خلق کرد در برابر یورش ارتجاع، فتوودالیت و عوامل راست افراطی هیئت حاکمه، چه واکنشی می‌بایست از خود نشان می‌داد؟
"گروهی از هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق"

ج: به نظر ما مسئلهٔ کردستان را نمی‌توان از یک مرحلهٔ میانی و بینابینی

آن شروع کرد و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. برای پاسخ دادن به این پرسش، باید مسئله را از آغاز دوران پس از قیام دنبال کرد. یعنی باید دید که نیروهای مترقی کرد، از همان ابتدا، در چارچوب انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی ایران چه روش و سیاستی را می‌بایست در پیش می‌گرفتند تا منجر به این وضع نشود. این آن مسئله اساسی است که می‌توان آن را بررسی کرد و به آن پاسخ داد. والا اگرما روند حوادث را در وسط، و در این نقطه قطع کنیم که در لحظه شروع یورش ارتجاع، فئودالیت و نیروهای راست افراطی هیئت حاکمه، خلق کرد چه کار می‌بایست می‌کرد، پاسخ چندان درستی نمی‌توان داد. البته می‌توان پاسخ داد، منتها پاسخ کامل و همه جانبه‌ای نخواهد بود.

به عنوان مثال، مامعتقدیم که حزب دموکرات کردستان و سایر نیروهای مترقی خلق کرد، می‌بایست بی‌درنگ در برابر جریانات پایه موضعگیری درست می‌کردند و عمل تحریک آمیز سازمان کومله را که منجر به کشتار ۲۵ پاسدار شد، محکوم می‌ساختند. زیرا این عمل، بدون تردید یک پرووکاسیون از پیش ساخته و پرداخته‌ای بوده است. به همین جهت، نیروهای مترقی خلق کرد می‌بایست در برابر این عمل حادثه جویانه، موضع خود را روشن و جدا می‌ساختند و آن را به عنوان عملی تحریک آمیز، که جز جنگ افروزی و برادرکشی بی‌دلیل نتیجه‌ای در بر نداشت، افشاء می‌کردند. زیرا بدون اینکه قبلا "خون از بینی کسی آمده باشد یا حتی یک نفر مجروح شده باشد، و صرفا" به ادعای اینکه دوتا پاسدار در خیابان دو تا تیر هوایی شلیک کرده‌اند، ۲۵ پاسدار را بگیرند و بکشند، اساسا" و به هیچ وجه عمل قابل دفاعی نیست.

خوب، نیروهای مترقی خلق کرد چنین کاری نکردند. برعکس، به تمام معنا در این چاله افتادند. چاله‌ای که به نظر ما، از دوسوکنده شده بود. از یک سو، نیروهای ارتجاعی دورن دستگاه دولت، و از سوی دیگر، ضدانقلاب، با اطلاع و مشارکت یکدیگر، زمینه جنین توطئه جنگ افروزانه‌ای را طرح ریزی کردند. ما بعد دیدیم که بیش از یک یا دوهفته طول نکشید که از سوی امام خمینی بی‌درنگ در شیوه برخورد با مسئله کردستان، تصحیح جدی وارد شد. و این شیوه، شیوه درست و عاقلانه‌ای بود. یعنی روشن شد که این کار نادرست است، نمی‌توان آن را دنبال کرد و باید بی‌درنگ آن را تغییر داد.

یک شیوه نادرست را نمی‌توان به مناسبت اینکه نیروهای، متحدان در جریان آن بوده‌اند، همچنان ادامه داد. ما اکنون هم می‌بینیم در بحث هایی که پیش می‌آید، دوستان ما حرفهایی را می‌پذیرند، اما می‌گویند چون ما قبلا" با این گروه‌های حادثه جو قرار گذاشته‌ایم، به این آسانی نمی‌توانیم فرارمان را با یکدیگر به هم بزنیم. خوب، نتیجه چه می‌شود؟ عمیق ترشدن هرچه بیشتر

بحران . اگر این کار حتی آگاهانه نیز نباشد و براساس برداشت نادرستی از موافقت ها و موافقت نامه ها استوار باشد ، باز هم به نظر ما غلط و زیان بار است . یک جریان درست انقلابی ، در هر لحظه ای که ضرورت حکم کند ، بی درنگ سیاست خود را تغییر می دهد . زیرا در می یابد که سیاستش اشتباه بوده و باید آن را عوض کند . ادامه دادن یک شیوه یا راه حل نادرست ، آسیب فراوانی به جنبش انقلابی وارد می سازد .

به این ترتیب ، به نظر ما اگر مسئله را از ابتدا دنبال کنیم ، در خواهیم یافت که مبارزان خلق کرد در مجموعه برداشت های خود دچار اشتباه شده اند ، که اگر این اشتباهات صورت نمی گرفت ، در همان زمانی که آیت اله طالقانی به کردستان رفت و زمینه های بسیار مثبتی برای حل مسئله کردستان ایجاد شده بود ، می شد از این بحران جلوگیری کرد .

ما در طول انقلاب دیدیم که مبارزات خلقی و مردمی بدون مسلسل چه نیروی عظیمی حتی برای فلج کردن نیروهای نظامی دارد . یعنی خلق کرد بدون تردید ، حتی می توانست با شیوه های دیگر مقاومت و مبارزه ، حقانیت خود را ثابت کند و امکانات به مراتب بیشتری برای عمل به دست آورد . در عین حال ، مبارزان خلقی کرد ، می بایست از همان آغاز ، یعنی بی درنگ پس از انقلاب ، جبهه خود را از صد انقلاب جدا می کردند ، تکلیف خود را با آن روشن می ساختند و در همان جهتی حرکت می کردند که در سراسر ایران ، مجموعه انقلاب ایران عمل کرد ، یعنی دستگیری ، سرکوب و اعدام عناصر ضد انقلاب و ساواکی ، مبارزه پیگیر با هرگونه تحریکات و دسیسه های ضد انقلاب ، که با کمال تأسف در کردستان مهمترین بایگه های خود را به وجود آورده است .

در زمینه مجموعه عمل نیروها در کردستان ، پس از انقلاب بهمن ماه ، نکات فراوانی هست که می توان درباره آنها بحث کرد . ما زمانی می توانیم وارد این جرئیات بشویم که بدون پیشداوری ، بر سر یک میز بنشینیم ، و نسبت به آنچه انجام گرفته و آنچه که می توانست انجام بگیرد ، بررسی مجددی به عمل آوریم . ما نظریات خودمان را به اطلاع مبارزان راستین خلق کرد رسانده ایم و در آینده هم به طور آشکارتر خواهیم رسانید .

بحران کردستان و نیروهای انقلابی و ضدانقلابی

س: نقش حزب توده ایران و رفقای مانند شلتوکی و عموی در کردستان چه بوده است؟

ج: هفته پیش این را گفتم که ما وارد جزئیات نمی‌شویم. اما به طور کلی می‌توانم بگویم که حزب ما در زمینه یافتن راه حل سیاسی برای مسئله ملی در کردستان، و اصولاً "راه حل سیاسی برای مسئله ملی در سراسر ایران، نقش مثبت و مؤثری ایفا کرده است. البته ما نمی‌خواهیم این موضوع را بیریم وسط خیابان و اعلام کنیم.

حزب توده ایران در جریان مذاکرات تهران، کردستان و نیز به طور کلی ایجاد فضای حسن تفاهمی که اکنون میان مقامات حاکم و جنبش اصیل مردم کردستان برقرار شده، تاثیر بسیار مثبتی داشته و کارش مؤثر واقع گشته است. حزب ما در این زمینه به تلاش خود ادامه خواهد داد و امیدواریم که این تلاش در آینده، نتایج بهتر و بیشتری به بار آورد. هدف ما از همان ابتدا نیز این بوده است که در شرایط مشخص کنونی ایران و در چارچوب آنچه امکان پذیر است، برنامه حل مسئله ملی را همان طور که در برنامه حزب توده ایران - برنامه جبهه متحد خلق - پیشنهاد کرده‌ایم، یا چیزی نزدیک به آن را، پیاده کنیم. حالا اگر با همان واژه‌ها و اصطلاحاتی که ما در این زمینه در برنامه حزب مطرح کرده‌ایم، پیاده نشد، مسئله مهمی نیست. زیرا برای ما محتوی مهم است. به هر حال، آن چیزی که اکنون شانس عملی شدن دارد و ممکن است مورد توافق قرارگیرد، در نقاط بسیار اساسی خود، نزدیک به آن چیزی است که ما در برنامه جبهه متحد خلق برای حل مسئله ملی پیش بینی و پیشنهاد کرده‌ایم.

و اما در کردستان، چه نیروها و چه کسانی نقش بازی می‌کنند؟ ما در گذشته بارها گفته‌ایم که مسئله ملی به طور کلی مسئله ای است که امپریالیسم از همان ابتدا آن را یکی از هدفهای اساسی خود قرار داده است تا بتواند از این طریق برای ایجاد آشوب، دودستگی و خصومت در داخل ایران بهره‌گیری کند. در پاره‌ای مناطق این تحریکات با شدت زیادی انجام گرفت و در بعضی جاهای دیگر، با شدت کمتر. در پاره‌ای مناطق دیگر، تحریکات امپریالیسم و ضد انقلاب

تنها ماند، یعنی نتوانست با جنبه مردمی در آمیزد. اما در کردستان این ویژگی را پیدا کرد که تمامی کوشش های ضد انقلاب، با تلاش و مبارزه مردم کردستان برای رسیدن به خواسته های خود در زمینه حقوق ملی، ثواب شد. یعنی در جنبش کردستان یک دوگانگی به وجود آمد که مثلا "در تحریکات خوزستان یا بلوچستان به این صورت وجود ندارد. در مورد جریانات خوزستان و بلوچستان می توان گفت که تقریبا چیزی جز اقدامات ضد انقلاب نیست. یعنی در تحریکاتی که انجام می گیرد، عامل مترقی انقلابی بسیار ناچیز است. اما در کردستان چنین نیست. در اینجا، همچنانکه پیشتر نیز گفته ایم، چهار عامل مشخص و شناخته شده مشغول عمل هستند:

۱ - خلق کرد، که واقعا "خواستار پایان دادن به محرومیت های ملی است که در چندین ده ساله اخیر، به ویژه در کردستان، بسیار شدید بوده است. این عامل، یک عامل اصیل است. عاملی است که ما همواره پشتیبان آن بوده ایم و حزب ما بلندگوی خواست های آن بوده است؛

۲ - حادثه جوانان و آتش افروزان، که شاید پاره ای از آنها با امپریالیسم نیز در رابطه نباشند، اما تمام تصورشان این است که هر جا آتشی روشن شود، یک حرکت انقلابی است و هر چه اوضاع خراب تر و شلوغ تر بشود، گویا انقلاب یک گام جلوتر خواهد رفت. آنها این مسئله را درک نمی کنند که در این مرحله مشخص ما درگیر نبردی طولانی، نبرد زندگی و مرگ با امپریالیسم آمریکا هستیم، و در این زمینه، نباید فریب آرامش های چند ماهه و گه گاهی پس از انقلاب را خورد. این آرامش ها مال دورانی است که ضد انقلاب شکست خورده می خواهد تجدید قوا کند، تدارک ببیند، نیروهایش را منظم سازد و آنگاه دست به حمله مجدد بزند. این آرامش، درست مانند آرامشی است که پس از انقلاب اکتبر، تا شروع دخالت خارجی در روسیه شوروی، برقرار بود.

ما فریب این آرامش را نخوردیم و همواره تاکید کردیم که هنوز جهت اصلی مبارزه ما، مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا است. ما گفتیم که آمریکا بدون شک این شکست را تحمل نخواهد کرد و به حمله متقابل دست خواهد زد، و برای این منظور در تمام زمینه ها دارد تدارک می بیند. به نظر ما، اگر مسئله اشغال جاسوسخانه آمریکا هم پیش نمی آمد و ایران سیاست ضد آمریکائی خود را ادامه می داد و با تمام نیرو آن را تشدید می کرد، آمریکا همین سیاست را، به بهانه های دیگری، در اینجا پیاده می کرد.

خوب، این گروه های حادثه جو که واقعا "مسائل اجتماعی را عمیقا" درک نمی کنند، این مسئله برایشان مطرح نبود. خیال کردند که دیگر امپریالیسم آمریکا نابود شده و از میان رفته، و اکنون مرحله ای است که باید بقایای

سرمایه‌داری را تا آخرین دکاندار از بین برد و همین فردا، حکومت دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرد، بدون اینکه حتی تعریف درست دیکتاتوری پرولتاریا را بدانند که عبارت است از اتحاد کارگران و دهقانان، یعنی اتحاد کارگران با بخش عمده و انقلابی خرده بورژوازی. اگر دست کم این تعریف را از دیکتاتوری پرولتاریا می‌دانستند، در می‌یافتند که پرولتاریا به تنهایی نمی‌تواند دیکتاتوری خود را برقرار کند، و بدون تردید، برای رسیدن به این هدف، باید بتواند همکاری وسیع خرده بورژوازی انقلابی را که قشرهای وسیع دهها میلیونی کشور ما هستند، جلب کند. شعار ما هنوز می‌تواند شعار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، یعنی دیکتاتوری خلق یا دیکتاتوری دموکراسی انقلابی باشد که هسته اساسی اش عبارت است از وحدت و اتحاد پرولتاریا و دهقانان. خوب، این دید کوتاه بینانو نادرست نسبت به مسائل اجتماعی جامعه کنونی ما، و نسبت به جهانی که هنوز نیروهای امپریالیستی بخش بسیار بزرگی از آن را تشکیل می‌دهند، این گروه‌های حادثه‌جو را به سوی گرایش‌هایی می‌کشاند که در هر جا ممکن است، ترق و تروق راه بیندازند: در ترکمن صحرامسئله ارضی، در انزلی مسئله ماهیگیری، در بوشهر مسئله اخراج آموزگاران و در هرگوشه‌ای، هر مسئله‌ای را به جنگ مسلحانه تبدیل کنند. در کردستان که دیگر زمینه آماده است و به سهانه‌ای می‌توان تیر خالی کرد و نارنجک پرتاب کرد دست به این قبیل کارها زد. یعنی آتش‌بازی، تفریح و کارهای کاملاً "بچگانه"؛

۳ - ضدانقلاب، عامل دیگری است که بسیار مهم و مؤثر است و پایه‌های نیرومندی در کردستان دارد. زیرا طی یک دوران طولانی، ساواک با سران عشایر، خان‌ها و نیروهای ارتجاعی کردستان روابط بسیار نزدیکی داشته و در دوران شاه همه آنها را اداره می‌کرده است. این نیروها، پس از انقلاب تقریباً "دست نخورده باقی ماندند. می‌دانیم که در پاره‌ای از نقاط ایران به ویژه کردستان و آذربایجان، مبارزه با ضد انقلاب، فوق‌العاده ملایم صورت گرفت. در این مناطق، عوامل ساواک و ضد انقلاب، از هرجای دیگری کمتر مجازات شدند. و شاید بتوان گفت که در این زمینه، نمونه قابل توجهی نمی‌توان ارائه داد. این عوامل با تمام نیروی خود در آنجا باقی ماندند، تمرکز یافتند، و یک مرکز مقاومت علیه انقلاب درست کردند. ساواکی‌ها، ضد انقلابیون، افسران گارد سابق، سرهنگ علیار، پالیزبان و غیره و غیره، در ارتباط کاملاً "نزدیک با گروه‌های حادثه‌جو، هم از امپریالیسم، هم از بعضی‌های عراق وهم از ضد انقلاب خود ایران کمک گرفتند و بحران کردستان را به‌وجود آوردند؛

۴ - نیروی مختلط راست‌گرایان افراطی و ضدانقلاب در دستگاه مرکزی دولتی، عامل دیگری است که طرفدار زودخورد و ایجاد برخورد میان ملت‌ها است. این

عامل مرکب از دو نیرو است. یکی راستگرایان افراطی که درست مانند شاه می‌خواهند هرگونه حرکتی را در جهت به‌دست آوردن حقوق ملی، سرکوب کنند. اینها شوونیست‌های فارس در هیئت حاکمه ایرانند که هیچ‌گونه حقی برای ملت‌های غیر فارس قائل نیستند، زبانها و فرهنگ‌های گوناگون را قبول ندارند و معتقدند که همه باید فارس بشوند و تمام ویژگی‌های ملی خود را از دست بدهند. این راستگرایان، یک نیروی بسیار قوی را در داخل هیئت حاکمه ایران تشکیل می‌دهند. البته بسیاری از افراد و عناصر این ملت‌ها نیز دارای همین گرایش هستند. به عنوان مثال، ما آذربایجانی‌های بسیاری داریم که عمیقاً ضد فرهنگ آذربایجانی هستند. اسم زبان آذربایجانی را که جلوشان بی‌آورد، دهنشان از خشم گف می‌کند. نمونه‌اش، خود مهندس بازرگان. خلیل ملکی نیز که خود آذربایجانی بود، اصلاً "تحمل بحث در این زمینه‌ها را نداشت. کسان دیگری هستند که گرایش‌شان در این زمینه بسیار شدیدتر از این‌ها است و حتی حاضرند هرگونه خواست ملی را سرکوب کنند.

این‌ها، تمایلات شوونیستی فارس است که در بخشی از هیئت حاکمه ایران، حتی میان کسانی که ضد امپریالیست و دارای گرایش‌های ملی هستند، به چشم می‌خورد. از این تناقضات، در درون اردوگاه ناسیونالیست‌ها یا ملی‌گرایان، زیاد پیدا می‌شود.

علاوه بر اینها، بازماندگان عوامل ضد انقلاب و ارتجاع هنوز در دستگاه حاکمه ایران، ارتش، شهرنانی و زاندارمری، دارای پست‌های بسیار حساس و مهمی هستند و وسائل فوق‌العاده مؤثری برای ایجاد تحریک و آشوب در اختیار دارند. مثلاً "ما اطلاع یافته‌ایم، و بعداً" آن را منتشر خواهیم کرد، که جریان سردشت، به احتمال قریب به یقین توطئه‌ای بوده است که با هماهنگی کامل میان افسرانی از داخل واحدهای ارتشی مستقر در آنجا از یکسو، و ضد انقلاب از سوی دیگر، یعنی ترکیبی از سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) و آن گروه "ارتش آزادیخواهان ایران" به سرکردگی سرهنگ علیارو سایر ضد انقلابیون سازمان داده شده است. در جریان این توطئه، بیش از صد سرباز و افسر کشته شده‌اند که کوشش‌ها و سروصداش کمتر در آورده شود. اما به راستی این توطئه، از آنچه به بیرون درز کرد، بسیار بزرگتر و وسیع‌تر بوده است. خوب، تمام این‌ها نشان دهنده این است که در داخل دستگاه حاکم، در کنار عوامل سرکوب‌کننده دارای مواضع شوونیستی فارس، عوامل مخرب ضد انقلاب نیز وجود دارند. این چهارعامل عمده که برشمردیم، در کردستان با یکدیگر در آمیخته‌اند. بفرنجی و پیچیدگی بحران کردستان نیز ناشی از همین در آمیختگی است. به همین دلیل نیز، تمام تلاش و سیاست حزب ما در مورد کردستان این

بود که توضیح دهیم این عوامل را هنگامی می‌توان از یکدیگر جدا کرد، که دولت مرکزی خواست ها و حقوق خلق کرد را بپذیرد و برآورده کند. تنها در این صورت بود که می‌شد این عوامل را از یکدیگر جدا کرد و به بحران کردستان پایان داد. زیرا عوامل دشمن خواستار احقاق حقوق خلق کرد و برقراری آرامش که نیستند، آنها به حادثه جویی خود ادامه می‌دادند و در نتیجه جدا شدن خلق کرد از آنها، چهره عوامل جنگ امروز و ضد انقلاب برای خلق ایران شناخته می‌شد. ما اکنون می‌بینیم که بخش قابل توجهی از رهبری و توده‌های حزبی حزب دموکرات کردستان موضع دیگری اتخاذ کرده‌اند و رفته رفته از نیروهایی که هنوز در جهت دامن زدن به بحران کردستان تلاش می‌کنند، جدا می‌شوند. ما امیدواریم چریک‌های فدائی خلق، همچنانکه در تبریز کوشیدند خود را از حادثه جویان و توطئه‌گران وابسته به امپریالیسم جدا کنند - در عین حال که پاره‌های گروه‌های وابسته به آنها در جریانات تبریز دخالت‌هایی داشتند و یا لاقابل‌مباداران خط اشرف دهقانی مسلمانان دخالت داشته‌اند و اعلامیه هم داده‌اند، ولی خوب، ما از این عمل آنها که سریعاً خود را از آن جریان جدا کردند، استقبال می‌کنیم - در کردستان نیز دیر یازود دریا بند که کدام خط درست تر است و سیاست خود را در آن جهت تصحیح کنند.

ما امیدواریم با پیشرفت آن راهی که ما در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظه‌های که حمله به کردستان آغاز شد پیشنها کردیم - و در آن لحظه، درست‌ترین پیشنهاد بود - در کردستان جنبه خلق از ضد خلق جدا شود. همچنانکه این امر در آذربایجان بسیار سریع انجام گرفت. در آنجا، حزب جمهوری خلق غیر مسلمانان از خلق جدا شد، چهره واقعی خود را نشان داد، تمام توطئه‌هایی که به راه انداخت به جایی نرسید، و نتیجه‌اش آن شد که ضربات بسیار محکمی بر این جنبش ضد انقلابی که در زیر پرچم اسلام پنهان شده بود، وارد آید. امام خمینی در این مورد به درستی گفت این خطرناکترین شکل مبارزه ضد انقلاب است که در جایی بتواند از احساساتی که احساسات حاکم است، استفاده کند. همچنانکه امپریالیسم آمریکا، پس از سال ۱۹۶۵ به این نتیجه رسید که با کمونیسم باید یا پرچم خود کمونیست‌ها مبارزه کرد، و به تشویق و تقویت تمام جریانهای انحرافی کمونیستی، به‌ویژه تروتسکیسم و ماوئیسم در سراسر جهان پرداخت، اکنون نیز دریافت است که در اینجا باید با پرچم اسلام دروغین، علیه اسلام انقلابی مبارزه کند. یعنی همان پرچم را بگیرد، به آن محتوی ارتجاعی بدهد و علیه محتوی انقلابی آن مبارزه کند. در این زمینه، نمونه افغانستان بسیار آموزنده است. در آنجا نیز، امپریالیسم و عمال آن در منطقه، زیر پرچم دروغین اسلام به مبارزه علیه افغانستان

دموکراتیک پرداخته‌اند. این جنبش در ماهیت اصلی خود ارتجاعی است و آمریکا، انگلیس، چین، عربستان سعودی و پاکستان آن را به راه انداخته‌اند. و اگر این جریان در افغانستان به پیروزی برسد، یک عربستان سعودی در شرق ایران به وجود خواهد آمد.

این بود نقطه نظرها و سیاست ما در مورد مسئله کردستان. اما در اینجا لازم می‌دانم در مورد سیاست دوران اخیر سازمان چریک‌های فدائی خلق، کمی بیشتر حرف بزنم. در شماره ۳۷ نشریه "کار"، پدیده‌هایی نو، زبانی تازه، و در یک کلمه، برخورد‌های درستی دیده می‌شود. امیدواریم این نظر ما درست باشد و این روند همچنان ادامه یابد. البته باز هم خیلی خیلی دیر آمده‌اند، اما با این همه، باردیگر باید گفت: رفقا، دیر آمدید ولی خوش آمدید! در این شماره از نشریه "کار"، در برابر تحریکاتی که در کارخانه‌ها و میان بیگاران، توسط گروه‌هایی مانند هواداران اشرف دهقانی از خود چریک‌های فدائی خلق و گروه‌های دیگری نظیر پیکار، مائوئیست‌های شرمگین و انقلابیون جورواجور، انجام می‌گیرد، مواضع روشن و مثبتی اتخاذ شده است. در این شماره، طی مقاله‌ای آمده است که این کارها، نادرست است، ضد انقلابی است و به زیان انقلاب تمام می‌شود.

خوب، ما بسیار زودتر به این مسئله اشاره کردیم، و در این زمینه، اعلامیه بسیار صریح و روشنی دادیم که کارگران نباید تحت تاثیر این تحریکات قرار گیرند. اما بسیار جالب و امیدوار کننده است که سازمان چریک‌های فدائی خلق، پس از آنکه ماهها حزب ما را به علت همین موضعگیری مورد حمله قرار داد، سرانجام به این مسئله توجه کرده است. به نظر ما چریک‌های فدائی خلق باید تا آنجا که در نیرو دارند تلاش کنند تا خود را از این وضع نامطلوبی که پیدا کرده‌اند - یعنی از نظر بخش‌های عمده‌ای از انقلابیون مسلمان، با نیروهای ضد انقلاب در یک جهت قرار گرفته‌اند - رها سازند. و این نیز، همچنانکه من بارها گفتم، تنها با یک انتقاد از خود جدی و جسورانه در زمینه اشتباهات گذشته و یک موضعگیری روشن در برابر وضع کنونی و آینده، نیروهای انقلاب و مسائل عمده انقلاب، ممکن است. وگرنه با این حرکت‌های نیم بند و گام به گام، و اندکی از این سو کاستن و به آن سو افزودن، نمی‌توان مسئله را حل کرد. این امر، وضعی را پیش آورده است که امروز صدها هزار نفر در خیابان‌ها فریاد بزنند: "فدائی، فدائی، عامل آمریکائی". این را نباید چیزی در حد شوخی تلقی کرد. این یک پدیده بسیار جدی است و برای از بین بردن آن باید با تمام نیرو تلاش کرد.

سیاست حزب ما در این زمینه، نمونه خوبی است. در آغاز انقلاب، حزب

توده ایران در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار داشت. آن روزها هنوز چریک‌ها و مجاهدین گل سرسبد مقامات رهبری کشور بودند. همه تعلق آنها را می‌گفتند. حتی آقای بازرگان همواره آنها را برجسته می‌کرد و به ما دشنام می‌داد. اما سیاست درست حزب ما و سیاست نادرست چریک‌ها، به کلی جاها را عوض کرد. اکنون می‌بینیم که روابط و پیوندهای همان نیروهای اسلامی که در آغاز به ما دشنام می‌دادند و از چریک‌ها تجلیل می‌کردند، به کلی عوض شده است. حتی در مورد مجاهدین خلق نیز چنین است. آنها نیز با این اشتباه اخیرشان - رای ندادن به قانون اساسی - خود را وارد یک موضع اسف‌آور کردند. ما امیدواریم که بتوانند خیلی زود این اشتباه خود را تصحیح کنند، خود را از این مواضع کنار بکشند و کاری نکنند که همواره این مهر ضد انقلابی، عمیق تر و عمیق تر بر چهره‌شان زده شود. زیرا این درست است که دیدگاه آنها به کلی با ضد انقلاب متفاوت است، و مانیز هرگز معتقد نیستیم که سازمان مجاهدین خلق یا چریک‌های فدائی خلق، بر اساس همان انگیزه‌های طرفداران بختیار، حزب خلق مسلمان، حزب ایران، جبهه دموکراتیک ملی و تمام نیروهای بورژوازی لیبرال و ضد انقلاب که اکنون با یکدیگر متحد شده‌اند، موضعگیری می‌کنند. اما این را نمی‌توان نادیده گرفت که این مواضع به یکدیگر شایسته دارند.

درست مثل این است که فرض کنیم در دوران نبرد ضد فاشیسم، که ارتش آلمان به شوروی حمله برد، نیروی دیگری نیز از چین به شوروی حمله می‌کرد با ادعای اینکه: ما با آلمان کاری نداریم. این کشور کاربدهی می‌کند. اما حمله ما به اتحاد شوروی، برای این است که حقوق کارگران در سبیری افزایش یابد!

نتیجه حمله این هردو نیرو، عملاً "در این جهت بود که اتحاد شوروی از پای در آید و انقلاب به کلی در هم شکسته شود. پس انگیزه، به تنهایی معیار درستی کار نیست و اهمیتی نیز ندارد. اسمش را هم هرچه می‌خواهید بگذارید، فرقی نمی‌کند. ما باید ببینیم که موضعگیری و عمل ما، به چه جبهه‌ای یاری می‌رساند. حمله به نقش خمینی در انقلاب ایران که مورد ستایش سراسر جهان انقلابی است، و حمله به وحدتی که اکنون تحت این رهبری در صفوف خلق وجود دارد، با هر انگیزه‌ای که صورت گیرد، تفاوتی ندارد. تضعیف رهبری خمینی، چه با این انگیزه باشد که مثلاً "در قانون اساسی فلان ماده ارتجاعی وجود دارد، و چه با این انگیزه - که از سوی رادیو بی.بی.سی. مطرح شده - که آیت اله خمینی دارد در ایران کمونیسم می‌سازد و به این جهت عامل روسها است، در عمل هیچ فرقی با هم ندارند. نتیجه موضعگیری و عمل بر اساس این هردو انگیزه، پائین آوردن اعتبار و نفوذ خمینی است که در حال حاضر، نیروی محرکه آن نبرد ضد امپریالیستی است که در درجه اول ضد امپریالیسم مسلط و

جنایتکار آمریکا است، که در ایران اوج گرفته است.
ما هرچه قدر در برابر آینه بایستیم و خود را راضی کنیم که: "ما حسن نیت داریم؛ ما در حمله‌ای که می‌کنیم، حسن نیت داریم، ولی بی بی بی بی بی بی بی بی نیت دارد"، بی‌فایده است. زیرا هر دو یک هدف را نشانه گرفته‌ایم، و نتیجه کارمان عملاً یکی است.

این است اختلاف نظر جدی ما که هنوز میان برخورد‌های ما و برخورد‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق و سایر گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی و صدیق ضد امپریالیست، اما جوان و بی تجربه، وجود دارد و هنوز برطرف نشده است. البته چریک‌های فدائی خلق در زمینه شناخت بسیاری از مسائل گام‌های امیدوارکننده‌ای برداشته‌اند که ما آنها را با نظر مثبت نگاه می‌کنیم. اما معتقدیم که این گام‌ها هنوز ناکافی، متزلزل و ضعیف است. این دوستان هنوز در زمینه شناخت آن مسئله اساسی که کدام جبهه، اصلی و عمده است، و تمامی انقلابیون موظفند با همه توان خود در تقویت آن بکوشند، پایتان می‌لنگد.

چریک‌های فدایی و تکرار اتهامات درباره حزب توده ایران

س: لطفاً در مورد افتراهایی که در نشریه "کار"، شماره ۳۸، به حزب توده ایران وارد شده است، توضیح دهید:

۱ - درباره اعلامیه سازمان دانشجویان پیشگام مبنی بر فرستادن جاسوس میان آنها.

۲ - درباره حمایت حزب از سرکوبی پانزده خرداد سال ۴۲، و پشتیبانی از انقلاب سفید و اصلاحات ارضی شاه.

۳ - درباره اینکه چرا حزب توده ایران در ۲۸ خرداد سال ۱۳۳۲ با اینکه به ضرورت مبارزه مسلحانه بی‌برده بود، دست به این عمل نزد؟

ج: خوب، رفقا! ما بسیار خوشحالیم که امروز این گونه مسائل مورد سؤال قرار می‌گیرند. زیرا این امر نشان می‌دهد که تجربه زندگی، هر روز درستی سیاستی را که حزب ما در دوران انقلاب و پس از آن در پیش گرفته است، بیش از پیش روشن می‌سازد، و گروه‌ها و سازمان‌هایی را که تاکنون نسبت به سیاست حزب توده ایران انتقاد داشته‌اند، در وضع بسیار دشوارتری قرار می‌دهد؛

به ویژه سازمان چریکهای فدائی خلق را.

ما در جلسهای که در این مورد بحث می‌کردیم، به این نتیجه رسیدیم که سازمان چریکهای فدائی خلق اکنون در میان دو سنگ آسیا قرار گرفته است و به راستی نمی‌داند چگونه خود را از این وضعیت دشوار رها سازد. البته به نظر ما این کار بسیار آسان است و تنها به شهادت انقلابی نیاز دارد. اما متأسفانه در میان دوستان چریک ما، در زمینه مسائل سیاسی، این خصلت کمتر دیده می‌شود.

یکی از این دو سنگ آسیا، روند شناخت واقع بینانه‌ای است که روز به روز در میان افراد انقلابی سازمان چریکهای فدائی خلق نیروی بیشتری می‌گیرد. زیرا واقعیت‌های زندگی، مسائلی را برای آنها روشن می‌سازد که تا دیروز به آن پی نبرده بودند. این واقعیت‌ها آنها را متوجه اشتباهات خود می‌کند. در این زمینه، نشریه "کار" شماره ۳۷ و حتی شماره ۳۸ - که درباره انترناسیونالیسم پرولتری به بحث پرداخته است - نشان دهنده شناخت تازه‌ای است که این سازمان به آن دست یافته است. اما چریکهای فدائی خلق به محض دستیابی به این شناخت، متوجه می‌شوند که اینها همان مسائلی است که حزب توده ایران از مدتها پیش آنها را مطرح ساخته است، و آنها علی‌رغم ایستادگی لجوجانه در مواضع دشمنانه نسبت به حزب توده ایران ناگزیرند به این مسائل اعتراف کنند. مانند شناخت رهبری مبارز روحانی و شخص امام خمینی که آنها پس از گذشت ده ماه، یعنی پس از جریان تصرف جاسوسخانه آمریکا به آن پی برده‌اند. اما به محض اینکه می‌خواهند چنین مسئله‌ای را اعلام کنند، سنگ دیگری به آنها فشار می‌آورد: افرادی که در طول چندین سال توسط خود آنها علیه حزب ما تحریک و تبلیغ شده‌اند، گروه‌های جوانی که با توهین و دشنام به حزب توده ایران به هيجان آمده‌اند، به بالا فشار می‌آورند که شما توده‌ای شده‌اید و مواضع حزب توده ایران را دنبال می‌کنید! این کفاره آن گناهی است که خود مرتکب شده‌اند!

به هر حال، ما امیدواریم که آنها اندک اندک از میان این دو سنگ آسیا بیرون آیند. زیرا مستقیم که بخش عظیمی از وابستگان و هواداران چریک‌های فدائی خلق که روز به روز آگاه‌تر می‌شوند، آنها که نسبت به جنبش انقلابی و خواست‌های واقعی توده‌های زحمتکش میهن ما صادق‌ترند، آنها که مرغ‌های بهاری نیستند که تنها بخواهند سروصدائی به راه اندازند و دوره‌ای را پشت سر بگذارند - پدیده‌ای که اغلب در میان جوانان وابسته به خرده‌بورژوازی دیده می‌شود - و در یک کلمه، افراد صادق انقلابی، ناگزیر به حقایق اجتماعی درستی که حزب توده ایران مدتها است آنها را اعلام کرده و خط‌مشی خود

قرار داده است، و درستی و صحت آن‌ها را تاریخ دوران اخیر ثابت کرده است، بی خواهند برد. آنها سرانجام با پذیرش بی غل و غش و صادقانه این حقایق، خواهند توانست از میان این دو سنگ آسیا رهایی یابند.

یکی از همین اتهاماتی که به ما وارد می‌آورند، اتهام دنباله روی است. چند روز پیش در روزنامه مردم مقاله‌ای به چاپ رسیده بود. حتماً آن را خوانده‌اید - که واقعا چه کسی دنباله رو است؟ کسانی که چنین مسائلی برایشان مطرح است، کافی است تنها یک بار، از زمانی که ما برنامه حزب را مطرح و منتشر کرده‌ایم، یعنی تقریباً از سال ۱۳۵۰ به بعد، تمام اسناد، مدارک و اعلامیه‌های حزب توده ایران را بخوانند تا متوجه شوند که کدام حزب یا سازمانی برنامه درست و دقیق پرولتاریای ایران را مطرح ساخته و شکل استقلال پرولتاریای ایران را در صحنه مبارزه سیاسی مشخص کرده است. و بدانند کدام حزب یا سازمانی روشن ساخته است که برنامه پرولتاریا چیست، شیوه مبارزه‌اش کدام است و با چه نیروهایی باید همکاری کند؟

ما در طول این شش-هفت سال، روی خطی که از همان تاریخ مشخص کرده بودیم باقی ماندیم، آن را دنبال کردیم و اکنون، نتایج آن را به طور محسوس می‌توان دید.

از آنجا که این مسائل رفته رفته روشن می‌شوند، پرسش‌ها باز در زمینه ۲۸ مرداد، مسئله طلاها، پانزده خرداد و یا اینکه مثلاً چرا فلان رفیق در سال دوم موجودیت حزب فلان مقاله را در فلان نشریه نوشته است، و خلاصه آنچه مربوط به گذشته‌های دور حزب است، دور می‌زند.

رفقا! ما بارها و بارها به این مسائل پاسخ داده‌ایم. فکر می‌کنم این دوستان جوان ما بهتر است برای یافتن پاسخ‌های خود به نشریات و مطبوعات ما که بارها به این مسائل پرداخته‌اند، مراجعه کنند. اما در اینجا برای اینکه تصور نکنند که ما به پرسش‌های آنها پاسخ نمی‌دهیم، به بخش‌های سه‌گانه این سوال می‌پردازیم. در مورد بخش اول و دوم، توضیحات کافی خواهم داد. اما در مورد بخش سوم آن، باید اعلام کنم که چون به زودی دو نشریه درباره ۲۸ مرداد و مناسبات حزب ما با مصدق و مسائل دیگر منتشر خواهد شد، و همین دو نشریه کافی است تا این موضوع را یکبار برای همیشه روشن سازد، ضرورتی نمی‌بینم که در اینجا به آن بپردازم. اکنون برویم سراصل مطلب:

۱ - این روزها، این مسئله که گویا سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات، جاسوس به دورن سازمان دانشجویان پیشگام فرستاده است، جارو و جنجال فراوانی در دانشکده‌ها به پا کرده است. به عقیده ما این هم یکی از پرووکاسیون‌های بی مقدار این گروه‌های جوان، یا به عبارت بهتر، "بچه"

است. در سازمان چریکهای فدائی خلق آنقدر گسیختگی وجود دارد که نیازی نیست کسی جاسوس به میان آنها بفرستد. هرروز افراد تازه‌ای از خود این سازمان به سوی حزب ما روی می‌آورند. از این که بگذریم، این دوستان آنقدر در داخل طیف چریکهای فدائی علیه یکدیگر نشریه منتشر می‌کنند و چیز می‌نویسند که دیگر مسئله‌ای پنهان نمی‌ماند. در حال حاضر یکی خط اشرف دهقانی است که علیه سازمان چریکهای فدائی خلق اعلامیه می‌دهد. خط دیگر، سازمان چریکهای فدائی خلق است که هفته‌نامه "کار" را منتشر می‌سازد. گروه‌های دیگری نیز از قبیل "راه فدائی"، "راه‌کارگر"، "گروه چوپانزاده"، "گروه سرخ‌روجا" و علاوه بر اینها، گروه‌های گوناگون دیگری در شهرستانها و استان‌ها وجود دارند که هرکدام ساز خود را می‌نوازند. یکی بوق می‌زند، یکی کرنا. یکی موافق عملیات مسلحانه است، یکی مخالف آن. سازمان چریکهای فدائی خلق، اصلاً سازمان منسجمی نیست و درو پیگیری ندارد. وقتی چنین نیست، چه لزومی دارد کسی جاسوس به درون آن بفرستد تا از این طریق اخبار مهمی به دست آورد؟ چه خبری را ما می‌خواهیم به دست بیاوریم؟ خبر بحران ایدئولوژیکی که در داخل سازمان چریکهای فدائی خلق هست؟ خوب اینکه دیگر در تمام نشریاتشان دیده می‌شود واز روز روشن تر است. همین شماره ۲۷ و ۳۸ "کار" را که کنار یکدیگر بگذارید، درخواهید یافت که در این نشریه که نشریه مرکزی این سازمان نیز هست - چه تناقضات فراوانی وجود دارد.

به این ترتیب، می‌بینید که این گروه‌ها، وقتی چیز به درد بخوری گیر نمی‌آورند که بتوانند ارائه کنند، شروع می‌کنند به بزرگ کردن و باد کردن مسائلی که هیچ پروپاگندای ندارند.

شما همین روزها خواهید شنید که یکی دیگر از گروه‌های وابسته به سازمان چریک‌های فدائی خلق، در یکی از شهرستانها، به حزب توده ایران خواهند پیوست. خواهید شنید! ما دیگر احتیاجی نداریم که کسی را بفرستیم توی آنها. افراد با صلاحیت خود سازمان، کسانی که عمیقاً مسائل انقلابی را درک می‌کنند، به سوی حزب ما روی می‌آورند. ما می‌بینیم که در دوران اخیر گرایش به سوی حزب توده ایران، روز به روز زیادتر می‌شود. در این زمینه، به عنوان یک نمونه تازه، می‌توان از گروه "آزادی و برابری" نام برد. نمونه دیگر، همین بود که هم اکنون به شما گفتم، یعنی موقتاً خیرش را به شما دادم. ما حتی به این دوستان و رفقای تازه خود توصیه نمی‌کنیم که در سازمان چریکهای فدائی خلق بمانند و در آنجا به مبارزه ادامه دهند. اگر صلاح می‌دانند و دیگر برایشان مسلم شده که راه حزب توده ایران درست است، خوب باید بیایند و به حزب توده ایران بپیوندند. ما تاکنون در مورد سازمانهایی که خواسته‌ایم با

آنها رابطه دوستانه و تبادل نظر واقعاً "سیاسی برقرار کنیم، شیوه‌های انفجار از داخل را دنبال نکرده‌ایم و هرگز نیز دنبال نخواهیم کرد. به همین دلیل نیز، ما عمل مائوئیست‌ها را در سازمان مجاهدین خلقی ایران، از همان ابتدا، به عنوان یک عمل خائنانه، عملی که منجر به انفجار این سازمان اسلامی از درون شد، محکوم کردیم. خوب، اگر این آقایان به این نتیجه رسیده بودند که سوسیالیسم درست تر است، از این سازمان جدا می‌شدند و اعلام می‌کردند که راه ما این است. به عقیده ما، منفجر کردن سازمانی که در مجموع خود علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می‌کند، عمل نادرستی است که به هیچ وجه در چپبه‌متحد خلق جایز نیست.

ما می‌گوئیم از طریق تبادل نظر فکری، سازمان چریکهای فدائی خلق را در مجموع خود به سوی راه درست جلب کنیم. با فشاری بر مواضع نادرست و مانع ایجاد کردن در برابر روند سستیایی به شناخت صحیح، به از میان رفتن وحدت ایدئولوژیک می‌انجامد که طبق گفته لنین وحدت سازمانی را از میان می‌برد و گروه‌ها و سازمانها را به تلاشی و انشعاب می‌کشاند. ما در زندگی چریخی خودمان نیز، همین گرفتاری‌ها را داشتیم. مواقعی که در رهبری حزب اشتباهاتی می‌شد، پدیده تلاشی، تجزیه و جدائی در حزب به وجود می‌آمد. اما اکنون که سیاست حزب درست است، به عکس، می‌بینیم که پدیده وحدت، استحکام، یکپارچگی و انسجام در درون حزب روز به روز نیروی بیشتری می‌گیرد. در اینجا باید به یک برخورد بسیار بچگانه و مبتذل به مسائل سیاسی اشاره کنم، سربزه "گار" که خود را ارگان "پیشاهنگ طبقه کارگر" می‌داند، می‌نویسد که خوب است حزب توده ایران نام تمام کسانی را که به درون ساواک فرستاده است اعلام کند، تا همه بدانند که دیگر کسی باقی نمانده است. خوب، این برخورد، دیگر خیلی مبتذل و بچگانه است. تردیدی نیست که هر حزب سیاسی در طول مبارزه خود می‌گوشد در دستگاههای دشمن نفوذ کند. یکی از افتخارات حزب ما و سازمان نظامی آن، عبارت از این بود که توانسته بود در سازمان مخوف رکن دو، اداره آگاهی، پلیس و زاندار بری رخنه کند و افرادی را در پست های حساس، به سوی انقلاب جلب کند. این رفقا، به قیمت جان خود برای کار انقلابی مبارزه کردند. اینها، جزو افتخارات تاریخ جنبش انقلابی مپهن ما هستند که حتی خود این "پیشگام" ها می‌خواهند آنها را از ما بدرزدند و به خودشان منتسب کنند! خوب، این بسیار طبیعی است که ما می‌گوشیدیم افرادی را به درون ساواک بفرستیم. حتی اگر افرادی از ساواک حاضر می‌شدند در یک لحظه تاریخی، بر اثر انگیزه‌های معین به سوی جنبش بیایند، جنبش انقلابی بدون تردید می‌بایست از آنها استفاده می‌کرد.

این برخورد، واقعا "خیلی مبتذل است. حزب توده ایران در مجموع توانسته بود سه یا چهار نفر را در میان این همه ساواکی، این دها و صدها نفری که نام می‌برند، وگام بارهای از آنها را اعلام می‌کنند، جا بدهد. یعنی اینها رفقای بودند که ساواک به آنها مراجعه کرده بود، آنها از حزب پرسیده بودند و ما به آنها گفته بودیم که بروید ببینید چه می‌خواهند. زیرا از این طریق بهتر می‌توانستیم از نقشه‌هایی که آنها علیه حزب ما و جنبش انقلابی سپین ما داشتند، با خبر شویم. خوب، در مواردی ما نمی‌دانستیم. دیدید که چند نفر را به مناسبت اینکه ساواکی بودند، اخراج کردیم. یعنی ساواک هم می‌کوشید به درون سازمانها و احزاب انقلابی نفوذ کند. مگر در خود همین سازمانهای بسیار بسیار انقلابی، ساواک رسوخ نکرد؟ ضربه‌هایی که سازمان چریک‌های فدائی خلق در سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ خورد، از کجا بود؟ شهید طریفی، در نامه‌ای به برادرش نوشته است که گروه ما از طریق نفوذ ساواک در سازمان لورفته است. این نامه، به خط خود طریفی، در دست ما هست.

در همه جا، و در تاریخ تمام جنبش‌های انقلابی جهان، از این پدیده‌ها فراوان می‌توان یافت. پلیس مخفی تزار، توانسته بود کسی را حتی در رهبری حزب بلشویک، در کنار لنین جا بدهد. مدتهای مدیدی نیز توانست بود او را در همانجا نگه دارد، تا پس از انقلاب! یعنی انقلابیون، پس از انقلاب، نام و مشخصات او را در آرشیو پلیس کیف پیدا کردند و تازه آنگاه دریافته‌اند که او از اعضای پلیس مخفی تزار بوده است.

این گونه برخوردها، شایسته سازمانهای انقلابی و مبارز نیست و حیثیت آنها را یابین می‌آورد. ما بسیار متأسفیم که سازمان چریکهای فدائی خلق به این شیوه‌ها متوسل می‌شود. البته این موضوع از یک سو برای ما خوشحال کننده است، اما از سوی دیگر، تأسف آور. خوشحال کننده است از این جهت که اینها دیگر هیچ مستمسک و دستاویز بیرونی ندارند که علیه حزب ما مطرح کنند، جز تکرار همین افتراها و دشنام‌های مبتذل سابق. اما تأثر آور است از این بابت که سازمانی که به طور جدی می‌کوشد در راه انقلاب مبارزه کند، و هدفهایش در جهت خواسته‌های مردم ایران است - البته هدفها و نه شیوه‌هایش - به چنین سطح نازلی سقوط کند و با مسائل سیاسی به این شکل روبرو شود.

۲ - و اما درباره اینکه گویا حزب توده ایران از سرکوبی ۱۵ خرداد حمایت کرده است و با انقلاب سفید و اصلاحات ارضی شاه موافق بوده است. اگر رفتای چریک ما هنوز هم همین عقیده را داشته باشند، دیگر واقعا "نمی‌دانم که چه باید گفت. آیا باید در شور یا حسن نیت آنها تردید کرد؟ زیرا مجموعه‌ای که ما به نام "اسناد سخن می‌گویند" درباره پانزده خرداد منتشر کردیم، و

موضعگیری های صریح و روشن ما را در این زمینه نشان می داد، آنقدر گویا بود که تمام گروه های اسلامی، بیانییه ها و اعلامیه های را که علیه حزب توده ایران تهیه کرده بودند، نگاه داشتند و منتشر نساختند. یعنی انتشار آنها دیگر واقعا بی دلیل بود. این اتهام را که گویا حزب توده از قیام پانزده خرداد حمایت نکرده و از رژیم شاه پشتیبانی به عمل آورده است، آن هم در این زمان که دیگر قضایا برای همه روشن شده است، نمی دانم به چه باید تعبیر کرد. ما بی درنگ پس از پانزده خرداد نخستین نطق امام خمینی را در قم، از رادیوی پیک ایران پخش کردیم. رفیق ما آصف که اکنون در اینجا است و نزدیک به ده سال در زندانهای رژیم سابق به سر برده است، به اتفاق دو تن دیگر از اعضای حزب توده ایران، بدون اینکه کسی ببیند، در بالای یک درخت ضیط صوت کار گذاشت، نطق امام خمینی را ضبط کرد و مخفیانه به خارج فرستاد. این نطق همچنانکه گفتم، از رادیوی پیک ایران پخش شد. اگر واقعیت تاریخ را بخواهید، این است. با این همه، ما را متهم می کنند که گویا از قیام پانزده خرداد حمایت نکرده ایم و از رژیم شاه پشتیبانی به عمل آورده ایم. این دیگر واقعا "خیلی بی انصافی است!"

ببینید، دوستان! مسائل را نباید با هم قاطی کرد. در اینجا دو مسئله مطرح است. یکی موضعگیری ما در قبال قیام پانزده خرداد که همچنانکه گفتم از آن پشتیبانی کردیم و مقالات متعددی نیز در این باره در ماهنامه دنیا و روزنامه مردم نوشتیم، و دیگری، برخورد ما با اصلاحات ارضی شاه. با مسئله اخیر، چگونه باید برخورد می کردیم؟ یکی این بود که اعلام می کردیم برنامه اصلاحات ارضی شاه، اگر اجرا نشود، بهتر است. این به نظر ما درست نبود. چرا؟ برای اینکه این اصلاحات ارضی هر قدر نیم بند، هر قدر دست و پا شکسته و هر قدر هم محدود، به اجرا در می آمد، خود به خود یک عقب نشینی بود که از سوی رژیم صورت می گرفت، یک عقب نشینی در برابر فشار خلق. ما نمی توانستیم جلو این عقب نشینی را بگیریم و به رژیم بگوئیم: "نه! عقب نرو، همانجا که ایستاده بودی، باش!" این درست مثل این است که در یک کارخانه، کارگران بخواهند اعتصاب کنند و بر اثر فشار آنها صاحب کارخانه، ناگزیر شود مزد کارگران را ۱۰۰ ریال افزایش دهد و ما در این لحظه بگوئیم: "نه، آقا! مزد کارگران را افزایش نده. بگذار همان طور که هست باشد. چون کارگران هر قدر بیشتر تحت فشار باشند، انقلابی تر خواهند شد!" چنین برداشتی در قاموس هیچ مبارزه اجتماعی و کمونیستی اصیل، در هیچ کجای جهان، نمی گنجد.

ببینید، فرض می کنیم که نمایندگان حزب توده ایران، در آن زمان، در

مجلس بودند و همین لایحه دست و پا شکسته اصلاحات ارضی به مجلس می‌آمد. یاحتی اصلاحات ارضی هم نه، لایحه دیگری می‌آمد که به موجب آن مثلاً تنها ده درصد از بهره مالکانه کاهش می‌یافت. خوب، نمایندگان حزب توده ایران در برابر آن چگونه موضعگیری می‌کردند؟ مسلماً می‌گفتند: "این لایحه، مسئله را حل نمی‌کند، درمان بحران کنونی جامعه ما نیست، به خواست دهقانان پاسخ نمی‌دهد و هیچ یک از تناقضات و تضادهای اصلی روستا های میهن ما را حل نمی‌کند. این تنها یک رفورم سطحی و کوچکی است که از جانب رژیم برای خواب کردن دهقانان صورت می‌گیرد." اما اگر تصویب این قانون، به رای نمایندگان حزب توده ایران بستگی می‌داشت، رای مخالف می‌دادند؟ بدون تردید رای مخالف نمی‌دادند.

این درست مانند کاری است که در شرایط دیگر و با کیفیتی دیگر ما در مورد قانون اساسی کردیم. ابتدا موضع خود را در برابر آن روشن ساختیم، انتقادات خود را در این زمینه مطرح کردیم، و بعد هم به آن رای مثبت دادیم. زیرا آن را علی‌رغم نقایصی که داشت، در مجموع به سود خلق یافتیم. به این ترتیب، ما از هرگامی که به سود خلق برداشته شود، هرچند کوچک، پشتیبانی می‌کنیم. ما در صورتی که با لایحه فرضی کاهش ده درصد بهره مالکانه مخالفت کنیم، چه پاسخی می‌توانیم به دهقانان بدهیم؟ یا در صورتی که با افزایش ۱۰۰ ریال به مزد کارگران، که کارفرما حاضر شده است در نتیجه اعتصاب و فشار کارگران بپردازد، مخالفت کنیم، چه پاسخی می‌توانیم به کارگران بدهیم؟ کارفرما که حاضر نمی‌شود از مالکیت، سرمایه و استثمارش دست بردارد. او با این ۱۰۰ ریال اضافه مزد، تنها یک جزء بسیار بسیار ناچیز از حق طبقه کارگر را به او می‌دهد، و با دادن این جزء ناچیز، باردیگر در محیط کار خود که عبارت است از محیط غارت و استثمار، آرامش برقرار می‌کند. خوب، وقتی طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر می‌بینند که زورشان نمی‌رسد بیشتر از این ۱۰۰ ریال اضافه مزد بگیرند، آن را می‌پذیرند و بار دیگر خود را برای مبارزات مراحل بعدی آماده می‌کنند. تمام اعتصابات طبقه کارگر جهان همین سیر را طی کرده‌است. این مبارزه دهها و دهها سال طول می‌کشد. مبارزه طبقه کارگر فرانسه برای از میان بردن استثمار، صدو سی سال است که به همین ترتیب - یعنی مرحله به مرحله و خرده خرده اضافه مزد گرفتن - ادامه دارد و هنوز هم به سرانجام خود، یعنی پایان دادن به استثمار، دست نیافته است.

تخطئه کردن دستاوردهای این مبارزات، چپگرایی محض است. به این ترتیب، می‌توان تمام مبارزات سندیکائی طبقه کارگر سراسر جهان را بی‌مقدار کرد و آن را ضد انقلابی دانست. سطح دستمزد کارگران، گویا می‌بایست هنوز

در همان سطح دستمزد دوران مارکس و انگلس باشد! کارگران باید به کارفرمایان بگویند: "آقایان! این ۱۰۰ ریال اضافه دستمزد هم مال شما. ما آن را نمی‌خواهیم!" یعنی طبقه کارگر آنقدر بلند نظر است که حتی این ۱۰۰ ریال اضافه دستمزد را هم به سرمایه‌داری می‌بخشد! می‌بینید که این چیگرایی، دقیقا "متحد سرمایه‌داری است. این چیگرایی، عملا" به سرمایه‌داری می‌گوید: "استثمار را تشدید کن!" ما که فعلا" نمی‌توانیم استثمار را از میان ببریم، با این مصالحه موافق نیستیم و با همان مزد سابق می‌سازیم.

لنین دقیقا" در همین زمینه است که می‌گوید سازش و مصالحه، حتما" همیشه ضد انقلابی نیست. گاه، سازش انقلابی‌ترین نتیجه را در پی دارد. او در این زمینه صلح برست لیتوفسک را مثال می‌زند. می‌گوید این بزرگترین سازش تاریخ است، ما بخش بزرگی از کشور خود را به آلمانها دادیم و شرایط سنگینی را برای برقراری صلح پذیرفتیم. دیگر از این بیشتر می‌شود سازش کرد؟ پس از آن می‌گوید اگر برای حفظ حکومت شما لازم بود که تا او را عقب بنشینیم، بدون تردید می‌بایست این کار را می‌کردیم. ریرا حفظ حکومت شورائی، مسئله حیاتی و حلقه اساسی همه جریان های سیاسی آن روز بود و در صورت کامیابی می‌توانست بعدا" این ضربه را جبران کنند و جبران نیز کرد.

به این ترتیب، مسئله مصالحه، در نبود طبقاتی، یکی از اشکال مبارزه برای تجهیز توده‌ها، بالا بردن آگاهی آنها و افشای رژیم های حاکم است. ما با دست زدن به این شکل از مبارزه، به توده‌ها می‌گوئیم که ما به تدریج به این یا آن مبارزه دست زدیم، و این یا آن چیز را هم گرفتیم، اما مسئله اصلی، با این شکل حل نمی‌شود. بار دیگر جنس گران می‌شود و قیمت ها بالا می‌رود و غیره و غیره. این مصالحه، درست مانند مصالحه‌ای است که ما اکنون در مبارزه طبقه کارگر برای بالا بردن دستمزد، از آن استفاده می‌کنیم. این خود یک مبارزه است و ما درگیر آن هستیم. این مبارزه، موازی مبارزه‌ای است که ما برای پیاده کردن افکار سوسیالیستی خود می‌کنیم و با یکدیگر در تضاد نیستند.

شعار "یا سوسیالیسم، یا طبقه کارگر باید در همین شرایط بماند، یک ریال اضافه دستمزد نگیرد، و برای افزایش آن یک اعتصاب هم نکند"، خود می‌تواند یکی از شگردهای سرمایه‌داری باشد. سرمایه‌داری می‌کوشد چنین روحیه‌ای را در طبقه کارگر به وجود آورد و برای دست یافتن به این هدف، از آمارشیست ها، گروه‌های چیگرا و انقلابی نمایانی که چهره‌های ماورا انقلابی به خود می‌گیرند، استفاده می‌کند.

شوراها دو گونه اند

س: چرا شوراها باید تنها بر امور واحدی که در آن کار می‌کنند، نظارت داشته باشند، و نتوانند در تصمیم‌گیری‌های نهائی شرکت جویند؟ چرا این تصمیم‌گیری باید به عهده مدیرواحد باشد؟

ج: ببینید، به عقیده ما شوراها دو گونه‌اند. یکی شوراهای انتخابی آحاد اجتماعی است مانند شوراهای روستا، شوراهای شهرستان‌ها، شوراهای شهر و شوراهای استان. اینها ارگانهای اجرائی تعیین‌کننده‌ای هستند که باید سیاست واحد خود را در چارچوب سیاست کلی و عمومی کشور اعمال کنند. حدود وظایف و اختیارات این شوراهای خودگردان نیز در رابطه با مسائل محلی، معلوم و روشن است. حتی انتخاب استاندار باید با تأیید و تصویب آنها باشد، باید نقشه‌های کار حوزه عمل خود را تعیین و تصویب کنند، بودجه خود را از دولت بگیرند و در حوزه عمل خود خرج کنند.

یکی دیگر، شوراهای واحدهای صنعتی، واحدهای اقتصادی و واحدهای نظامی است که در این چارچوب نمی‌گنجند. در هیچ یک از کشورهای سوسیالیستی نیز، شورای واحدهای نظامی، در تعیین سیاست و خط حرکت واحدهای خود دخالت ندارند. سیاست این واحدها را مرکز فرماندهی معین می‌کند. زیرا اگر مثلاً "به یک واحد دستور بدهند برود و فلان تپه را بگیرد، و شورای این واحد بنشیند و بگوید: "نخیر ما نمی‌رویم"، در این صورت، دیگر نه ارتش بر جای می‌ماند، نه ستاد فرماندهی‌ای و نه رهبری عملیاتی. در این گونه واحدها، شورا می‌تواند از هر مسئله‌ای انتقاد کند، نظر خود را بنویسد، مطرح سازد و پس از آن نیز روی آن با فشاری کند که مثلاً "چرا ما این کار را کردیم، یا چه کار می‌بایست می‌کردیم، و غیره و غیره. اما اجرای فرمان، قطعی است. در اینجا سانترالیزم دموکراتیک برقرار است. شوراورهبری هر کدام وظایف مشخص خود را دارند. در هیچ جا، در هیچ کشور سوسیالیستی، در هیچ ارتش انقلابی که واقعا" به صورت ارتش در آمده باشد، رهبری به دست شوراها نیست. البته طبیعی است که در شرایط انقلاب، گروه‌های انقلابی‌ای که به طور خودیو به وجود می‌آیند، رهبر خود را نیز خود برمی‌گزینند. اما از روزی که ارتش سرخ به وجود آمد، دیگر ستاد فرماندهی مرکزی است که فرمان می‌دهد و فرماندهان

از بالا انتخاب می‌شوند. منتهی در کنار هر فرمانده، یک کمیسر سیاسی از سوی حزب قرار می‌گیرد و واحد حزبی نیز به او یاری می‌رساند تا عمل فرمانده را کنترل کند. این ویژه دوران انقلاب است که هنوز روشن نیست فرماندهانی که انتخاب می‌شوند، چه ماهیتی دارند.

به این ترتیب، یک ارتش مدرن نمی‌تواند با سیستم شورای روستا یا شورای شهر و شهرستان و استان اداره شود. در هیچ جای جهان نیز چنین وضعی وجود ندارد. واحدهای صنعتی و اقتصادی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. فرض کنید شورای کارخانه باید تصمیم بگیرد و اعلام کند که ما از این به بعد می‌خواهیم دو ساعت در روز کار کنیم. این تصمیم را هم می‌تواند بگیرد. خوب، این که دیگر کارخانه نمی‌شود! کارخانه باید دارای مدیریت، مسئول فنی، مسئول اقتصادی و غیره باشد. زیرا این کارخانه به تمام خلق تعلق دارد، نه به کارگرانی که در آن کار می‌کنند. وزارت دارائی را در نظر بگیرید. خوب، کارمندان این وزارتخانه را که تمام مردم ایران انتخاب نکرده‌اند. یعنی مجلس انتخابی نیستند که مردم به آنها گفته باشند بروید و دارائی کشور ما را اداره کنید. این کارمندان به طور کامل "تصادفی در اینجا گرد آمده‌اند. در این صورت، آیا حق دارند که سیاست اقتصادی دولت و کشور را وضع کنند؟ سیاست اقتصادی کشور از سوی مجلس منتخب مردم و دولت منتخب مردم به اجرا درمی‌آید. شورا در زمینه حقوق و وظایف کارمندان، پیداکردن بهترین شیوه اجرای دستورات و تصمیمات در محدوده خود وزارتخانه و هم چنین در زمینه جلوگیری از سوء استفاده‌ها و اعمال نفوذها می‌تواند نظریات و رای خود را اعمال کند. ذر غیر این صورت، اصلاً " نمی‌شود کشور را اداره کرد. این سیستم که هرگروهی، هر جا هست، همانجا حاکم مطلق است، دقیقاً یک سیستم آنارشستی است. در اسپانیا می‌خواستند همین سیستم را پیاده کنند که به بهای شکست کامل انقلاب ۱۹۳۷ این کشور تمام شد.

عده زیادی از افراد این گروه‌های چریکی، شبه مائوئیستی و مائوئیستی، از لحاظ طرز تفکر، به معنی کامل کلمه آنارشست هستند، و به دنبال باکونین و سایر تفوریسین های آنارشسیم جهانی روانند. به همین جهت است که در این گونه مسائل، کوچکترین دقتی به خرج نمی‌دهند و اصلاً نمی‌دانند آنها را چگونه باید حل کرد. ادارات و سایر واحدهای صنعتی و اقتصادی به تمام خلق تعلق دارند و تنها آن ارگانهای که نماینده تمام خلق و منتخب تمام خلق هستند، می‌توانند سیاست عمومی این واحدها را تعیین کنند، نه گروهی که به طور کامل " اتفاقی در یک موسسه گرد آمده‌اند و کار می‌کنند. به همین جهت، ما معتقدیم که وظایف شوراهای کارخانه‌ها و سایر واحدهای صنعتی و اقتصادی - البته در یک

سیستم خلقی و دموکراتیک که حکومت‌نماینده^۶ خلق است - عبارت از این است که وظایف خود را با تصمیمات متکی به منافع تمام خلق که از سوی رهبری گرفته می‌شود، هماهنگ سازند. در غیر این صورت، چنان آتارشی و هرج و مرجی به وجود می‌آید که نمی‌توان هیچ طرح و نقشه‌ای را پیاده کرد. یک اقتصاد متمرکز که بخش دولتی آن هشتاد درصد اقتصاد را در دست دارد، حتماً باید دارای یک نقشه دقیق اقتصادی باشد. دولت باید بداند چه فراورده‌ای را به چه میزان تولید کند، کدام کارخانه را باید توسعه بدهد و کدام را محدود کند، چه تعداد کارگر لازم دارد، چه تعداد کارگر را از اینجا به آنجا بفرستد، اجناس و کالاها را چگونه و چقدر قیمت گذاری کند، چقدر از سود کارخانه‌ها را برای منافع تمام خلق بردارد، چقدر از آن را به هزینه‌ها و مزد کارکنان اختصاص دهد، و از این قبیل. تمام اینها را که شورای کارخانه نمی‌تواند همین کند. اینها، اجزائی است که از مجموعه اقتصاد تمام خلقی، که باید توسط سیستم مرکزی برنامه‌ریزی اقتصادی تنظیم شود.

به این ترتیب، ما میان حقوق و وظایف شوراهای انتخابی آحاد اجتماعی و شوراهای واحدهای تمام خلقی، تفاوت کلی قائلیم. یک روستا، کارهای خود را، خود باید انجام دهد و مسئولیت آن با خود آن روستا است. اما بودجه‌ای که از بالا برای آن تعیین می‌کنند، تمام خلقی است. یا اگر قرار باشد در یکی از استانها یک واحد صنعتی کلیدی برپا شود - مانند دوبر آهن - این باز تمام خلقی است و دیگر نمی‌تواند در اختیار آن استان باشد. در طرحی که حزب ما برای ناحیه‌های خودگردان تهیه کرده است - و حتماً آن را خوانده‌اید - گفته شده است که واحدهای بزرگ صنعتی و اقتصادی، راه‌ها و ارتباطات سرتاسری و غیره در صلاحیت و اختیار حکومت مرکزی است، نه استانها. صلاحیت استانها، تنها در مورد آن بخش‌هایی است که در بخش دولتی مرکزی، قرار ندارند. اگر غیر از این باشد، اصلاً نمی‌توان کشور را اداره کرد. البته کسانی هستند که می‌توانند ادعا کنند اداره امور به این شکل بهتر است. اما آنها خوب است که ابتدا، در سراسر جهان، یک شهر یا روستا را به عنوان نمونه ارائه دهند که توانسته باشد به این طریق اداره شود و سامان یافته باشد، آنگاه ادعا کنند که این شیوه بهتر است.

ما این درسها را، از تجربه انقلابهای پیروزمند جهان می‌توانیم بگیریم. انقلابهایی که پیروز شده‌اند، عمل کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند؛ چه در انقلابهای کشورهای سوسیالیستی، و چه در انقلابهای کشورهای دموکراسی انقلابی جهان سوم. از مجموعه تجربیات این کشورها است که ما باید بیاموزیم نقش این دموکراسی و مرکزیت، در هریک از بخش‌های گوناگون نظام اقتصادی، چیست.

نظر حزب توده ایران بر مبنای این تجربیات و مطالبات استوار است، نه بر اساس اینکه شب بخوابد، صبح برخیزد و تصمیم بگیرد که شورا اختیار مطلق دارد و در هر جا تشکیل شود، باید همه کاره باشد. این گونه برخوردها، دلخوش کردن به چیزهای بزرگ است، نظیر بادکنک های رنگینی که این روزها در گذرگاهها دیده‌اید که به مناسبت عید کریسمس بی‌گردانند، و فقط خیلی قشنگند.

این گونه برخوردهای آنارشستی به مسائل اجتماعی، هیچ پایه علمی و درستی ندارند.

www.iran-archive.com